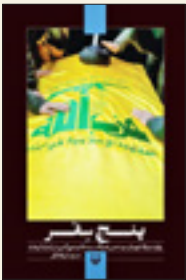


## پیش‌خوان

نظر و گذری بر «بدرقه شهیدان نصرالله و صفی‌الدین در لبنان تا بهشت»

### «پنج سفر» در مشایعت یک اسطوره

■ **سمانه صادقی**



صفی‌الدین «را در خویش دارد. با مروری بر این سفرنامه درمی‌یابیم که نگارنده سعی کرده تا روایت و درایت را در هم بیامزد و تصویری واقعی از این رویداد تاریخی، به معاصران و آیندگان ارائه کند. این گزارش از سوی حسین شرفخانو به نگارش درآمده و انتشارات سورمه مهر، آن را روانه بازار کتاب ساخته است. تا زمانی ناشر طی یادداشتی در باره مضمون و محتوای آن روایت، نکات پی آمده را از نظر دور نداشته است: «کتاب پنج سفر، روایت سفر و رسیدن شهیدزاده‌ای از شهرستان خوی به بدرقه شهیدان سیدحسن نصرالله و سیدهاشم صفی‌الدین در لبنان، تا خانه ابدی آنها در بهشت است. این اثر دارای هشت فصل است، با عناوین پیشگفتار، قبل سفر، اول: سفر سرعت‌گیر، دوم: سفر مقتل، سوم: سفر مُشاهد، چهارم: سفر تشییع، پنجم: سفر شیرینی دیر و ساعت آخر. کتاب پنج سفر، با همکاری دفتر هنر و ادبیات‌بیداری حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تهیه و تألیف شده است. ادبیات‌بیداری مفهومی است که ناظر به اندیشه‌استکبارستیزی حضرت امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی (ره) شکل گرفته است. بیداری اسلامی یک مفهوم نامشخص، مبهم و قابل تأویل و تفسیر نیست؛ یک واقعیت خارجی محسوس و محسوس است، که سه شاخص اصلی آن، یعنی اسلامی بودن، مردمی بودن و مبارزه با سلسله امریکا و صهیونیسم جهانی است. سفر به معنی کتاب و



■ **نمای از تشییع تاریخی**

شهیدسیدحسن نصرالله در بیروت

نوشته است که در ادبیات فارسی و با کاربرد ویژه‌تر، برای بخش‌بندی فصول پنج‌گانه تورات موسی (ع) (با جمع مکسر اسفار محسه) استعمال شده‌است.سفر پیدایش، سفر خروج،سفر لویان، سفر اعداد و سفر تشییع. نویسنده کتاب پنج سفر در این اثر، از این کلمه برای فصل‌بندی گزارش سفرش به لبنان استفاده کرده است، زیرا این سفر و هدف آن در پی جانیتی عبرانی بوده است. او در این دفتر، بلاغث‌ادبی را با حسن ناپ محبت و طلب به هم آمیخته و بدین ترتیب، زبان بسا علاقمندان به سید شهید در رویداد تشییع پیکر پاک او در بیروت شده است. به عبارتی دیگر آنان که خود نتوانسته‌اند به این سفر بروند، می‌توانند در این کتاب با وی همسفر شوند و وقایع متن و حاشیه‌ی این رویداد را در آیین پنج سفر ببینند و بخوانند و خود را در آن هنگامه قدسی تصور و مجسم نمایند…»

در بخشی از متن این کتاب می‌خوانیم: «جلو می‌روم و پرچم زرد حزب‌الله را که از دیروز روی این تابوت متبرک کشیده شده، می‌بوسم و چشم می‌گذارم روی نشان زیبای حزب در وسط پرچم و زمزمه می‌کنم: سیددا صدایم را می‌شنوئی؟ می‌دانم که می‌شنوی، لطفاً وقتی نتت در خاک آرام گرفتی، وقتی که تا بهشت بالا رفتی، وقتی که دیدارهایت تازه شد، حواست باشد که سلام مرا به پدرم برسانی؛ اسمش علی آقااست؛ علی شرفخانو. ساکن ۴۲ ساله همان بهشتی است که تو میهمان جدیش شده‌ای؛ بخش شهدای ایرانی، پریس جبهه‌های لشکر آقامهدی باکری، لشکر عاشورا. از هر کس بپرسی نشأت می‌دهد… اگر او را دیدی، بگو: حسین سلام می‌رساند، بگو: حسین می‌گفت دلم برایت تنگ شده است، این واگوبه مرا به گوشش برسان، تو یک پیامبر مطمئن برای منی، تو می‌توانی سلام‌رسان خوبی باشی…»

«**ایک فروم، روانکو و بزرگ در کتاب «ترس از آزادی» به مسای گوید که انسان‌هایبیش از آنکه از استبدادبترسند، از تنهایی ناشی از آزادی وحشت دارند. اومعتقد است: آزادی لرزهای بر اندام فرد می‌اندازد؛ چون او را با مسئولیت هولناک خود بودگی مواجه می‌کند. امروز کشورهای اسلامی و حتی اروپای خسته و کم توان، در گیرودار همین لرزش روانی هستند و هم از این روی، چاره‌ای جز سکوت در برابر نظم حاکم ندارند**

# تاریخ

تاریخ ۶۰-۸۵۳۳



**ج‌رای ایستایی جهان اسلام و اروپای محصور، در مقابل یک هژمونی در حال زوال**

# «ترس از آزادی»اریک فروم و«شجاعت‌بندگی»ایرانی

وحشت دارند. او معتقد است: آزادی لرزهای بر اندام فرد می‌اندازد؛ چون او را با مسئولیت هولناک «خودبودگی» مواجه می‌کند. امروز کشورهای اسلامی و حتی اروپای خسته و کم توان، در گیرودار همین لرزش روانی هستند.

■ **کالبدشکافی «ترس از آزادی» در اندیشه**

**اریک فروم**

اریک فروم در تحلیل‌گذار انسان از دوران سنتی به مدرن، به نکته‌ای حیاتی اشاره می‌کند. در دوران قدیم (قرون وسطی)، انسان اگر چه آزادی فردی نداشت، اما «تنها»هم نبود. او چیزی از یک کل (کلیسا، صنف، طبقه اجتماعی) جداگانه‌ش در جهان مشخص بود. با وقوع رنسانس و سرمایه‌داری، زنجیرهای سنتی گسسته شدند و انسان «زاد» شد. اما این آزادی، به تعبیر فروم، یک «آزادی منفی» بود. انسان از قید و بندهارها شد، اما ناگهان خود را در جهانی پهناروی، برکنار و بی‌اعتنا، «تنها» یافت. فروم معتقد است که این «تنهایی وجودی»، چنان اضطراب سنگینی بر روان و روح بشر انداخت که او مدام به دنبال راهی برای فرار از این آزادی گشت! او می‌گوید: «آزادی اگر چه برای انسان استقلال و عقلانیت به ارمغان آورد، اما او منزوی و در نتیجه مضطرب و بی‌قدرت ساخت.» انسان مدرن (و به تبع آن ملت‌های مدرن)، برای رهایی از این لرزه و اضطراب، به سازو کارهای فرار پناه می‌برد. برخی از این راهکارها، به فرار پی آمده‌اند:

۱. **اقتدارگرایی و مازوخیسم سیاسی**: در این وضعیت، فرد یا ملت سعی می‌کند تا «خود» ضعیفش را، به یک قدرت برتر (یک رهبر، یک حزب یا یک قدرت جهانی مثل امریکا) گره بزند، تا در غلظت او شریک شود و دیگر احساس ناچیزی نکند.

۲. **هم‌رنگی ماشینی**: فرد دقیقاً همان گونه فکر و عمل می‌کند که دیکته نظام سلطه است، تا مایدا «متفاوت» نباشد و در آن‌ها بماند. این دقیقاً همان بلایی است که بر سر بسیاری از ملت‌های منطقه آمده است. آنها از «استقلال واقعی» می‌ترسند، چون استقلال، یعنی ایستادن روی پای خود در اقیانوسی مواج و بدون تکیه‌گاه بیگانه.

■ **یوغ خیالی: چرا کشورهای اسلامی هنوز می‌لرزند؟**

اگر به نقشه‌نگاه کنیم، منابع عمده و مهم دنیا در دست کشورهای اسلامی است، شریان‌های اقتصادی در اختیار آن‌هاست و غرب، در بن‌بست تمام‌عیار انرژی و استراتژی اقتصادی قرار دارد. پس چرا هنوز بسیاری از کشورهای منطقه، لرزان و ترسان، گوش به فرمان واشینگتن و بروکسل دارند؟ پاسخ را باید در همان «هم‌رنگی ماشینی» فروم، جست‌وجو کرد. این کشورها، گرفتار نوعی «ب‌ت‌ارگی سیاسی» شده‌اند. آنها از امریکانه‌سه خاطر قدرت واقعی‌اش، بلکه به‌عنوان یک «تکیه‌گاه روانی» می‌ترسند! آنها خوف دارند که اگر از چتر خیالی حمایت غرب خراج شوند، در دنیا پر آشوب امروزی تنها بمانند. این ترس،

ترس از موشک نیست؛ ترس از «بی‌سرپناهی سیاسی» است. آنها استقلال را مساوی با نزوای می‌بینند و چون هنوز به بلوغ «هویت مستقل» نرسیده‌اند، ترجیح می‌دهند برده‌ای باشند که در زنجیرهای زرین نمان می‌خورد. نخبگان سیاسی بسیاری از این کشورها، هویت خود را در پوشیدن لباس غرب، صحبت کردن به زبان غرب و حل شدن در ساختارهای مالی غرب تعریف کرده‌اند. این تردی است که ما هم به‌رغم تلاش‌های طاقت‌فرسای نخبگان فکری و امامان انقلاب، کم و بیش دچارش هستیم و دست‌کم در سخن گفتن عادل‌مان، اگر چهار کلمه انگلیسی را قاتی حرف‌هایمان نمی‌کنیم، تصور می‌کنیم پیشرفته‌تر یا به‌روزتر نیستیم!

منابع انرژی جهان اسلام، رگ حیات تمدن غرب هستند. آن، در عرض چند ماه فرمی می‌یابد. طبق توافق فرود، این کشورهای اسلامی هستند که باید برای غرب شرط بگذارند، نه برعکس. پس چرا چنین نیست؟ پاسخ ساده است: کشورهای اسلامی دچار «فلج روانی» شده‌اند و می‌ترسند که اگر چتر حمایتی امریکا بر داشته شود، در برابر تابلطم‌های تاریخ تنه بمانند. «اقتدار گرایی» فقط با زور سر نیزه نیست، بلکه با «اقتدار درونی‌شده» ایجاد می‌شود. کشورهای اسلامی باور کرده‌اند که بدون اجازه غرب نمی‌توانند نفس کشند! این کشورها مصداق آن قبلی هستند که فروم توصیف می‌کند: قبلی که باطنی‌ها غریب‌اند و وضعیت مازوخیسم سیاسی گرفتار شده خود را به امریکا تقویضی کرد، تا از اضطراب مواجه‌شدن ناشان در دست گرفته‌اش، آنها از تحقیر شدن از سوی امریکارانج می‌برند، اما هم‌زمان به این تحقیر نیاز دارند تا احساس کنند، هنوز بخشی از یک «قدرت برتر» به نام ناتو یا غرب متحد هستند. اروپا که در برابر فاجعه قسرن در غزه، وجدان خود را به مسلخ تعلق به اردوگاه غرب برد و سکوت کرد، اکنون در برابر تجاوز به ایران و بمباران لبنان، دست به اعتراضات کلامی می‌زند، اما این اعتراض، بیش از آنکه نشانه شجاعت باشد، نشانه اضطراب است. اروپا می‌بیند که شعله‌های جنگ، به مرزهای مدیترانه رسیده و نظم حقوقی دست‌سازش در حال فروپاشی است. آنها از این می‌ترسند که اگر قانون جنگل بیش از این از نسوی رژیم بی‌در و پیکر صهیونیستی و اربایش امریکا جایگزین قانون بین‌الملل شود، در دنیا یسپس امریکا هیچ پناهی پیدا نکنند. اعتراض امروز اروپا در قضایای اِی‌ران و لبنان، در واقع فریاد «جامعه جهانی» طرد شونده‌ا آنها ترجیح می‌دهند یک «برده مرفه» باشند، تا یک «آزاد تنها» ترس آنان سیاسی نیست، بلکه وحشتش از «بی‌پناهی» است. داشتن ابزار (ثروت)، به معنای داشتن «شخصیت مستقل» نیست. ترس از کشورهای آن است که اگر آقابالاسر امریکایی نباشد، آنها دیگر کیستند؟ این همان «ترس از فردیت» است که فروم از آن دم می‌زد. آنها می‌ترسند که بدون

■ **در اینجا توانگر نازی‌نیزمند را می‌کشد**
نکته حیرت‌انگیز و در عین حال تأسفبار این است که در اینجا توانگر ناز نیا‌نمند را می‌کشند! کشورهای اسلامی منابع و قدرت از پسانداختن اقتصاد غرب را دارند، اما شخصیت سیاسی آنها چنان در سیستم دلاری و نظم غربی گیر کرده که می‌ترسند با یک حرکت مستقل، از «جامعه جهانی» طرد شوند! آنها ترجیح می‌دهند یک «برده مرفه» باشند، تا یک «آزاد تنها» ترس آنان سیاسی نیست، بلکه وحشتش از «بی‌پناهی» است. داشتن ابزار (ثروت)، به معنای داشتن «شخصیت مستقل» نیست. ترس از کشورهای آن است که اگر آقابالاسر امریکایی نباشد، آنها دیگر کیستند؟ این همان «ترس از فردیت» است که فروم از آن دم می‌زد. آنها می‌ترسند که بدون



ایک فروم، فیلسوف جامعه‌شناس و روانکاو امریکایی

## درد

**اریک فروم می‌گفت: «رهایی از ترس، نیازمند کار خلاقانه و عشق است.»**
**ایران اما این وابستگی شدید عاطفی و فعالیت مبتکرانه را در پیوند با «توحید» یافته‌است.**
راز شجاعت ملت ایران در این است که ترس را از ساحات امور مادی (تخریم، موشک، انزوا)، به ساحت امور متعالی منتقل کرده است. در فرهنگ ایرانی-اسلامی، انسانی که از خدمت‌دیگر از هیچ‌کس شش‌د بیگانه و فعالیت مبتکرانه‌راه، در پیوند با «توحید» یافته‌است.

راز شجاعت ملت ایران در این است که ترس را از ساحت امور مادی (تخریم، موشک، انزوا)، به ساحت امور متعالی منتقل کرده است. در فرهنگ ایرانی-اسلامی، انسانی که از خدمت‌دیگر از هیچ‌کس شش‌د بیگانه و فعالیت مبتکرانه‌راه، در پیوند با «توحید» یافته‌است.

■ **قدرت محبت، در برابر قدرت زور**
خدا در دیدگاه ایرانی شش‌عیبه، عین محبت است. ایستادگی در برابر ظلم، نه یک وظیفه خشک سیاسی، بلکه تجلی عشق به عدل الهی است. وقتی منبع قدرت را حق بداییم، قدرت‌های مادی (که فروم آنها را «توهم‌های مدرن می‌نامید)، به نظرمان «ناچیز» خواهند آمد. ایران به ملت‌های مظلوم یادآوری کرده است که «بندگی حق، عین آزادی از غیر است.»

ایران در طول ادوار مختلف تاریخ خود، بارها میان ذلت و عزت، عزت را انتخاب کرده است. این تجربه به ملت ایران آموخته‌است که «تنهایی به عزت» بسیار نیرومندتر از «جمع‌با ذلت» است. از این روه، ایران از آن «لزوایی» که فروم بر می‌شمرد، نمی‌ترسد؛ چون خود را در پیوند با یک «حقیقت مطلق» می‌بیند که هرگز او را تنها نمی‌گذارد. انسان ایرانی به یاد جهان آورده‌است که ترس تنها شایسته کسی است که تمام هستی از آن اوست، اما این ترس، از جنس وحشت از شکنجه‌باستبدان نیست، بلکه ترس از کفران نعمت است. ترس از این است که خداوند نعمت «عزت» را به ما داده باشد و ما با کرنش در برابر باطل، این لطف بی‌کران را ضایع کنیم. ایرانی به جای ترس از تحزیم یا تشریح قدرت‌های پوشالی، از «بی‌عنایتی حق» می‌ترسد و این دقیقاً همان نقطه‌ای است که روان‌شناسی مدرن غرب از درک آن ناتوان است.

■ **رساله ایران: بیدار کردن روحی که از آزادی می‌گزاید**

ایران امروز تنها یک کشنگر سیاسی نیست، بلکه یک «روان‌درمانگر تاریخی» در مقیاس جهانی است. پیامی که ایران با ایستادگی‌اش (به‌ویژه در حمایت از لبنان و فلسطین) به جهان صادر می‌کند، مستقیماً به ریشه‌های ترس از آزادی حمله می‌برد. ایران به ملت‌های اسلامی می‌گوید: «ترسید که نفتتان را نخرند، ترسید که عزتان را بپایمال کنند.» ایران به اروپاییان می‌گوید: «تنهایی در دنیا ی اسپس امریکا ترسید؛ از این ترس‌سید که قلبتان بیش از این در زنجیر اطاعت از ظالم بمیرد.» این پیام، ریشه در یک درک عمیق روان‌شناختی دارد: تا زمانی که انسان (یا ملت)، در وضعیت مازوخیسم گرفتار شده جست‌وجو کند، همیشه برده خواهد ماند. رهایی واقعی زمانی رخ می‌دهد که ملت‌ها بفهمند منابع مادی‌شان (نعمت‌های الهی)، وسیله‌ای برای رسیدن به «آزادی مثبت» هستند، نه طعمه‌ای برای جذب حمایت‌ستمرگان.

■ **عبور از ظلمات به نور**

اگر بخواهیم تحلیل فروم را با نگاه روشن‌بینانه‌ای جمع‌بندی کنیم، به این نقطه می‌رسیم: نبرد امروز جهان، نبرد صلاح‌ها نیست، بلکه نبرد «آزادها» و «اورهاست». غرب امروز با تکیه بر ترس ملت‌ها، حکومت می‌کند. می‌خواهد ملت‌ها باور کنند که بدون او هیچ هستند، اما ایران به‌عنوان پیروان عصر جدید، مدلی را عرضه کرده است که در آن رسیده و نظم حقوقی دست‌سازش در حال فروپاشی است. آنها از این می‌ترسند که اگر قانون جنگل بیش از این از نسوی رژیم بی‌در و پیکر صهیونیستی و اربایش امریکا جایگزین قانون بین‌الملل شود، در دنیا یسپس امریکا هیچ پناهی پیدا نکنند. اعتراض امروز اروپا در قضایای اِی‌ران و لبنان، در واقع فریاد «جامعه جهانی» طرد شونده‌ا آنها ترجیح می‌دهند یک «برده مرفه» باشند، تا یک «آزاد تنها» ترس آنان سیاسی نیست، بلکه وحشتش از «بی‌پناهی» است. داشتن ابزار (ثروت)، به معنای داشتن «شخصیت مستقل» نیست. ترس سوختن در این آتش، شروع به نالیدن کرده‌اند. اروپایی‌ها در وسط یک معاوضه بسیار تلخ و خسارت‌بار، گیر افتاده‌اند. آنها برای به دست آوردن «امنیت نسایی» (حمایت نظامی امریکا و ناتو)، مجبور شده‌اند هویت، استقلال و اخلاق خود را بفروشنند. چرا این معاوضه ترازیک و غمبار است؟ چون اروپا می‌بیند که از یک طرف اگر از امریکا جدا شود، ممکن است در دنیا ی قدرت‌ها تنها و بی‌دفاع بماند (همان ترس از آزادی فروم) و از طرف دیگر، با ماندن در کنار امریکا، مجبور است شاهد نابودی اقتصاد خود (به خاطر جنگ‌های تحمیلی) و نابودی اعتبار اخلاقی‌اش (به خاطر سکوت در برابر بمباران لبنان و غزه) باشد. در واقع اروپایی‌ها در حال معامله دوسر باخت هستند؛ مثل کسی که برای زنده ماندن، مجبور است هر روز قطعه‌ای از روح و شخصیت خود را بفروشد. این همان معاوضه عزت با امنیتی است که روز به روز پوشالی‌تر می‌شود.

■ **استثنای ایران: بازتعریف آزادی در ساحت قدسی**
در این جغرافیای ترس و تردید اما، ایران مسیری متفاوت را گشوده است، اما چرا ایران نمی‌ترسد؟ آیا امروز آیینه در آن شده است.

## ۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۲۶۰۷

تاریخ ۶۰-۸۵۳۳